

راهی که میرزا حسن رشدیه گشود

73 سال قبل در ۱۸ آذر ۱۳۲۳ خورشیدی مردی چشم از جهان بست که عنوان «پایه‌گذار نخستین مدرسه نوین ایران» او را می‌میزد.



۷۳ سال قبل در ۱۸ آذر ۱۳۲۳ خورشیدی مردی چشم از جهان بست که عنوان «پایه‌گذار نخستین مدرسه نوین ایران» او را می‌سازد. سخن از میرزا حسن رشدیه است که در سال ۱۲۶۷ خورشیدی و حتی پیش از جنبش مشروطه اولین مدرسه نوین ایران را در محله شیشگلان تبریز بنا نهاد و تمام عمر خود را صرف ساماندهی فرآیند رشد فرزندان این سرزمین کرد. به گزارش ایسنا، عصر ایران در ادامه نوشت: «با اینکه رشدیه با فروش املاک شخصی و کسب اجازه از علمای نجف، مسجد شیخ الاسلام تبریز را به مدرسه تبدیل کرد ولی همین اقدام در نگاه منفی مؤثر بود؛ تا جایی که به مدرسه حمله شد و یکی از محصلین جان خود را از دست داد.

او ابتدا قصد داشت به نجف برود و دروس قدیمه بخواند اما وقتی در روزنامه خواند از هر هزار ایرانی تنها ۱۰ نفر باسوادند، احساس کرد نیاز ایران بیش از هر موضوع دیگر تعلیم و تربیت و انتقال دانش‌های نوین است. پس به بیروت و استانبول رفت تا با شیوه‌های جدید آموزش به کودکان و نوجوانان آشنا شود و در بازگشت، اولین مدرسه از این نوع را در تبریز پایه گذاشت اما پس از

اتفاقی که افتاد ناگزیر از ترک ایران شد. چندی بعد میرزا علی امین‌الدوله به والی‌گری آذربایجان رسید و از رشدیه خواست بازگردد و رؤیای خود را ادامه دهد. او هم بازگشت و مدرسه بزرگی در تبریز گشود و محصلانی را با شیوه‌های نو آموزش داد اما وقتی امین‌الدوله را از والی‌گری کنار

گذاشتند، بار دیگر عرصه بر رشدیه هم تنگ شد. این تصور که علم جدید به قصد کنارزدن مذهب به صحنه آمده مثل مخالفت‌های دیگر با امور مدرن و بدبینی به هر تغییر در جامعه سنتی قابل ارزیابی است اما او راه را گشوده بود و وقتی در اجرا دچار مشکل شد به نوشتن کتاب و انتشار نشریه روی آورد و از جمله می‌توان به روزنامه‌های «مکتب» و «طهران» اشاره کرد و آثاری از این قرار: بدایه‌التعلیم، هدایه‌التعلیم، نهایه‌التعلیم،

تنبیه الغافلین و ارشاد الطالبین که جملگی درباره‌ی تعلیم و تربیت است.

میرزا حسن رشدیه البته دیر دریافت که با جلب حمایت نیروهای نواندیش مذهبی می‌تواند از حساسیت‌ها بکاهد. با این حال دنبال تعارض نبود و کار خود را می‌کرد و پایان عمر را هم در قم گذراند تا هم دست مخالفان به او نرسد و هم گمان نرود از دایره‌ی دینداران خارج شده است اما در فضای پر آشوب پس از اشغال و در کوران جنگ جهانی دوم در سال ۱۳۲۳ در قم درگذشت.

سه سال و هفت ماه پیش - در شامگاه ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۸ - مجله بخارا به بهانه رونمایی از کتاب «مجموعه آثار رشدیه» تألیف

سیدرضا باقریان موحد، آیینی در کانون زبان پارسی برگزار کرد و یکی از سخنرانان آن آیت‌الله سیدمصطفی محقق داماد بود که بر

آن کتاب مقدمه نوشته و جدای جایگاه حوزوی و علمی، چون خود نواده حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، بانی حوزه علمیه قم،

است اظهارات او اهمیت مضاعف یافت؛ چرا که میرزا حسن رشدیه تکفیر هم شده بود و آقای محقق شاید برای رد این مدعاها از

تعبیر ملاحسن رشدیه استفاده کرد و گفت: «اولین کسی که عمر خود را صرف آموزش ابتدایی کرده، یک روحانی است به نام

ملاحسن رشدیه که نخستین مدرسه به شیوه امروزی را در ۱۲۵۴ هجری قمری در ارومیه و در سال بعد در تبریز تأسیس کرد. اما

جهل مقدس علیه او قیام کردند و با شدیدترین وجه او را تهدید کردند، او را کتک زدند، مدارس او را خراب کردند؛ تا آنجا که به

انحراف و کفر متهم شد.»

آیت‌الله محقق داماد در آن آیین همچنین گفت: «وقتی این بزرگوار بر تأسیس مدارس به نحو جدید اصرار می‌ورزید مکتب خانه

ها که دیدند دکان شان تعطیل می‌شود، از هر دری برای مخالفت قیام می‌کردند. مهم‌ترین حربه آنان هم چماق تکفیر بود.

نخست او را کافر معرفی کردند و سپس ریختند و مدرسه او را خراب کردند.»

این بخش از سخنان او هم قابل توجه است: «چند شب قبل یکی از دوستان - که سابقاً با یکی از انجمن‌های مذهبی همکاری

داشت - به من زنگ زد و گفت: «شنیده‌ام شما می‌خواهید برای مرحوم رشدیه سخن بگویید، واقعاً چنین است؟» گفتم: «آری

!» گفت: «در جریان باشید که ایشان «ازلی» بوده‌اند!» گفتم: «شگفتا که بیش از ۷۰ سال از مرگ این مرد می‌گذرد و این آقایان

که دنبال بابی و بهایی می‌گردند و گویی وقتی بازارشان کساد می‌شود اگر کسی گیر نیابند، گویی بهایی می‌سازند ولی از

این رهگذر مهم‌ترین خدمت را به آمار آنان می‌کنند. حال آنکه نمی‌دانند این شیخ مرحوم سرانجام در قم رحل اقامت افکند و در

پرتو حمایت مرجع تقلید زمان یعنی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قرار گرفت. وقتی هم در سال ۱۳۲۳ شمسی فوت کرد، باز

علمای قم بر جنازه ایشان نماز گزارند و با احترام در قبرستانی که به نام قبرستان شیخ عبدالکریم حائری معروف است، مدفون

شد. شگفتا که این آقایان هنوز هم به اتهاماتی که مکتب خانه داران برای وی جعل کرده بودند دست می‌یازند. همین مجموعه

[اشاره به کتاب پیش گفته] حاوی چند رساله در اصول عقاید برای کودکان است. ببینید چقدر ساده و زیبا اصول عقاید را بیان

کرده و تشیع اثنی‌عشری را به کودکان آموزش داده است.»

تنها دکتر محقق داماد نبود که به مکتب خانه‌ها اشاره کرد بلکه سخنران دیگر آن مراسم - زنده یاد دکتر ناصر تکمیل‌همایون - که

به تازگی درگذشت - نیز اشارات قابل تأملی داشت: «در گذشته ما هم مکتب خانه داشتیم و هم مدرسه ولی اصولاً بعد از

سقوط صفویه و شاید هم بعد از درگذشت شاه عباس، نهاد آموزش و پرورش ایران رو به زوال رفت. سنگ آخر را شاه سلطان

حسین برداشت و کنار گذاشت. در این صد سالی - که من نامش را دوران آشوب گذاشتم - نهادی به اسم آموزش و پرورش

نیست. چیزهای کمی هست، در «رستم‌التواریخ» نحوه مکتب خانه‌های آن زمان را برایمان می‌گوید، یعنی باز آن نبوده که در

بلخ بوده و هفت هزار دانش آموز داشته یا آنهایی نبوده که سعدی از آن تعریف می کند. یک چیز آشفته ای بوده است. حال سندی می خوانم از آیت الهی که مرجع تقلید بوده یعنی ملا احمد نراقی که در مورد مدرسه های خودش می گوید: «کسی که معرفت به اهل این زمان داشته باشد، می داند که آداب تعلیم و تعلم مثل سایر اوصاف کمالیه مهجور، معلم و متعلم از ملاحظه شرایط دور، زمان و اهلش فاسد و بازار هدایت کاسب، نه نیت معلم خالص است و نه قصد متعلم. نه احترام استاد صحیح است و نه مقصود شاگرد و از این جهت است که از هزار نفر یکی را رتبه کمال حاصل نمی شود و اکثر در جهل خود باقی می مانند با وجود اینکه بیشتر عمر خود را در مدارس به سر می برند.»

... دارالفنون که امیرکبیر با خون جگر درست کرد، دو سال بعد به مناسبت روز تولد ملیجک مدرسه تعطیل می شود و کلیه بچه ها وارد دارالفنون می شوند و جهت انبساط خاطر ملیجک شیشه های مدرسه را می شکنند! از همین رو رشديه را ناصرالدین شاه دعوت می کند تا مدرسه ای درست کند ولی نزدیک دروازه های مرزی ردش می کنند برای آنکه از ایروان تا مرز ایران آنقدر به گوشش می خوانند که اگر ایرانی ها با سواد بشوند، دین و مملکت می رود! خب چنین جامعه ای بوده است. همه با رشديه مخالفت می کنند و تنها یک شیخ در تهران بوده که همیشه از او دفاع کرده است به نام مرحوم شیخ هادی نجم آبادی. رشديه یک بار در تبریز مدرسه درست می کند و خرابش می کنند، به مشهد می رود و دوباره به تهران می آید و مدرسه درست می کند و باز خرابش می کنند. دفعه سوم که ۲۵۰ دانش آموز هست و ۱۲ معلم، باز به مدرسه حمله می کنند و میز و صندلی ها را می شکنند و آتش می زنند. یک بچه هم در این اتفاق کشته می شود. در دفعه چهارم و پنجم; این مقاومت و استقامت او در نشر فرهنگ بسیار جالب است. دفعات بعد این بار با باروت و آتش مدرسه را منفجر می کنند. باز این مرد بازمی گردد. پایش را زخمی می کنند و ایشان می گوید من به ملاقات خدا با همین پای لنگ می روم. حال اگر بگویم این مدرسه میسیونری بوده و می خواسته دین مردم را از بین ببرد! و یا درس های بدی در آنجا می دادند ولی باید گفت در تمام این مدارسی که رشديه بنیان نهاد، درس های دینی، وطنی، درس های ایران دوستی، انسانیت بوده و هیچ اشکالی در قضیه نداشته است و آنچه مخالف با مدرسه سازی رشديه بوده، استبداد سلطنتی و ارتجاع مذهبی است. او در این مسائل بوده تا امین الدوله، والی آذربایجان می شود. او دفاع می کند و خرج ۵۰ دانش آموز بی بضاعت را می دهد. این خود یک نوع قوت قلب می شود و کم کم انجمن معارف درست می شود و مدارس مختلف ساخته می شود و یک مقداری آرامش پیدا می شود تا در دوره مشروطیت که قانون آموزش اجباری مطرح می شود و این یک نوع فضای سالم تری را به وجود می آورد و مرحوم رشديه می شود عضو وزارت معارف. و یک مقداری شرایط جنبه بهتری پیدا می کند. ایشان تا آخرین نفس مانده و الان برای ما جزو نفراتی است که به ما روح و عشق و علاقه و قدرت می دهد که از سی سی یو بیمارستان بلند شوم و بیایم اینجا و از رشديه دفاع کنم؛ نه از رشديه بلکه از آموزش و پرورش و از فرهنگ ایران برای پایداری ایران.»

هر چند حق مطلب با دو نقل از دکتر محقق داماد و زنده یاد دکتر تکمیل همایون ادا شده اما می توان گفت رشديه، زاده و بالیده تبریز بود اما به همه ایران و همه فرزندان می اندیشید و آموزش نوین و آنچه را وظیفه خود می دانست در تبریز و تهران ادامه داد و تعارضی میان دینداری و آموزش و پرورش نمی دید.

سال روز درگذشت میرزااحسن رشديه - پایه گذار مدارس نوین در ایران - فرصت و ضرورتی برای این یادآوری هم هست که اکنون مدارس ایران از دایره پیشرفت و مهارت آموزی های مورد نیاز توسعه و اقتضات دنیای دیجیتال و دیگرگون شده با انقلاب هوش، به دور افتاده و به جای تربیت برای زیست اجتماعی همه در حال پرورش بچه ها برای رفتن به رینگ مسابقه کنکورند و اگر رشديه دوباره چشم باز کند، شاید در ابتدا از گسترش مدارس مدرن و نوین شگفت زده شود و به انبوه محصلان که بخش قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند بیالدا اما از خروجی و فرجام دوره شش ساله دوم مبهوت شود.

در سال روز درگذشت میرزااحسن رشديه جا دارد بار دیگر بر ضرورت تمرکز بر فرآیند «رشد» بچه ها و بازگشت به اهداف نخستین تأکید شود...»